

شناسایی کتاب

«الطراز الأول»

والکناز لما علیه

لغة العرب المعول

محمد حسن ربانی (گازاری)

الطراز الاول...، سید علیخان مدنی (۱۲۰ هـ.ق)، تصحیح،

تحقیق مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث الاسلامی، ناشر

آل البيت، ۱۳۸۰.

می رانند و از شناسایی خود کتاب غفلت کرده اند، این مقدمه عنایت فوق العاده ای به خود کتاب دارد و در دو بخش تنظیم شده است: بخش اول بررسی منهج های لغوی و شرح اصطلاحات کتاب های لغت است، و بخش دوم آن در بیان و معرفی کتاب الطراز و ذکر خصوصیات و امتیازات آن بر سایر معجم های لغوی می باشد. اگر کسی با معجم های لغوی آشنایی داشته، و مقدمه کتاب صحاح اللغة و کتاب الجاسوس علی القاموس را خوانده باشد، به خوبی ارزش و زحمت های گردآمده در این مقدمه علمی را درمی یابد. این حقیر براساس آشنایی با متن الطراز (که در تصحیح یک جلد آن شرکت داشته، و متن را شناخته) و اطلاع از منهج های لغوی و معجم های لغوی، دریافت که ترجمه این مقدمه برای دانش پژوهان سودمند خواهد بود. از این رو بخش اول مقدمه الطراز را با عنوان «مقدمه ای در شناخت مکتب های لغوی و اصطلاحات کتاب های لغت» ترجمه نموده، بخش دوم را با عنوان «شناسایی کتاب الطراز» به فارسی برگرداندم. این دو بخش مکمل یکدیگر خواهند بود. آنچه ارائه می شود، بخش دوم است که بسیار فشرده و آزاد ترجمه شده است.

کتاب الطراز تا ماده «قص» و براساس منهج قافیه است و تعداد مجلدات آن حدود ۱۲ الی ۱۵ جلد خواهد بود. مقاله حاضر به بیان خصوصیات آن کتاب پرداخته است.

نگاه انتقادی به کتب لغت

دیدگاه های انتقادی سید علی خان در الطراز الاول، یکی از مقوله ها و میدان هایی است که علامه ادیب سید علی خان مدنی به خوبی وارد آن شده، و از عهده آن نیز برآمده است. او به شدت از اسماعیل بن حماد جوهری (۳۹۳ق) دفاع کرده، لغزش ها و مزلات فیروزآبادی را می نمایاند و حقایق گرانبهای صحاح اللغة را نشان می دهد. در مقدمه کتاب الطراز می گوید: من از مسجد فیروزآبادی تعجب می کنم. کسی که در شناخت زبان عربی متصف به امامت است، قاموس

آنچه در پیش روی دارید، نوشتاری در معرفی کتاب الطراز الاول می باشد. این کتاب از دائرةالمعارف های بزرگ لغت است. که مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث [شعبه مشهد] به تحقیق آن همت گماشته اند.

استاد سید علی شهرستانی، مقدمه ای را در یک جلد (۳۳۲ صفحه) بر آن که به طور مستقل چاپ خواهد شد. به رغم مقدمه های کتاب های دیگر که نوعاً به تعریف و تمجید از مؤلف پرداخته و از اساتید و شاگردان، سفرها و تألیفات او سخن

کلمه بیت است و اشیاء که جمع کلمه شیخ است و علت این که این کلمه ممنوع از صرف استعمال می شود، شباهت آن به حمراء است. چون جمع مؤنث کلمه حمراء، حمراوات است و جمع مؤنث کلمه اشیاء، اشیاءوات است.

اسماعیل بن حماد جوهری گفته: اگر ما اشیاء را جمع شیء مثل آیات و اشیاء قرار دادیم، لازمه این ادعا آن است که ابناء و اسماء نیز غیر منصرف باشند؛ زیرا اسماء جمع اسم است و اسم در اصل سَمَوُود، و ابناء جمع این، و ابن در اصل بَنُو بود. فیروزآبادی قول جوهری را نپسندیده و فرموده است: این اشکال وارد نیست؛ زیرا حمراء بر حمراوات و اشیاء بر اشیاءوات جمع بسته شده، ولی ما نشنیده ایم که جمع ابناء و اسماء، ابناءوات و اسماءوات ذکر شود. سید می گوید: سخن فیروزآبادی عجیب است؛ زیرا آن دو لغت در کتاب های لغوی آمده است.

۲. نقد جوهری و فیروزآبادی

نمونه هایی را در طراز می توان دید که نقد هر دو است؛ یعنی در عین آن که صحاح اللغه کتاب باعظمتی است، و جوهری امام لغت دان است، ولی خالی از اشتباه نیست و اتفاقاً فیروزآبادی در مقام تصحیح و تخطئه او برآمده، ولی خود گرفتار غلط دیگری شده است. سید مصنف در پاره ای از موارد، هر دو را نقد و صحیح را استخراج نموده است. از جمله می توان به ماده های ذیل مراجعه کرد: **أَنَاءُ - فَنَاءُ - نَوَاءُ - حَبَطَاءُ - حَفَنَاءُ - رَقَاءُ - رَنَاءُ**.

یک نمونه آن بدین قرار است: سید مصنف در ماده رَقَاءُ فرموده است: **الرَّقْوَاءُ** کرسول مایوضع علی الدم لَتَرَقَأَ و منه قول قیس بن عاصم لولده «لَتَسْبُوا الإبل فان فیها رَقْوَاءُ الدم، و مَهْرَ الکریمه» ای بها یحقن الدم لانهما تدفع فی الدیات فیکف صاحب الثأر عن طلبه، فیحقن دم القاتل؛ یعنی رَقْوَاءُ همان چیزی است که بر خون گذاشته شود تا جلوی خون ریزی را بگیرد. قیس بن عاصم به فرزندش گفت: «شتر را ناسزا نگو چون او خون را ننگه می دارد، و مهر دختر کریمه است؛ یعنی به وسیله آن خون حفظ می شود؛ زیرا در امر دیه، شتر می دهند. پس صاحب خون باز داشته می شود که قصاص کند و خون قاتل حفظ می گردد.

سید مصنف می گوید: «جوهری اشتباه کرده است؛ چون قول را به حدیث نسبت داده، و فیروزآبادی آن را به اکثر نسبت داده، و این قول قیس بن عاصم است.» گفتنی است: این انتقاد سید مصنف در صورتی درست است که ما سخنان صحابه را حدیث ندانیم؛ در حالی که علمای عامه سخن صحابه و بلکه تابعین را نیز حدیث می دانند، و بر همین اساس محمود بن عمر

خویش را تألیف کرد، و در آن بر اغلاط جوهری آگاهی داد. در عین آن که مدعی است: «قصده جدل و مرء و خودنمایی ندارد؛ قصد کوچک شمردن و تحقیر او را نکرده؛ بلکه در راه روشن گری و بیان حقایق پنهان قدم برداشته؛ او در این بازار گرم نقادی در صدد کسب ثواب است، نه آن که از عیب جوئی دیگران نانی به دست آورد، و آبرویی به هم زند؛ در عین آن که از تصحیف بر حذر بوده، و در صدد پرهیز از اشتباه و غلط و تحریف بوده.» ولی قول او با عملش مخالفت دارد؛ کفش او قدمش را لغزاند؛ در او هام و اغلاط واقع شده، و اشتباهاتی در تصحیف کلمات و تحریف آن ها، و در مسائل نحوی و تصریف نموده؛ به گونه ای که عجب از آن پایان نمی پذیرد. علاوه بر آن، بیش از آنچه که بر جوهری اشکال گرفته، قبلاً بر او ایراد شده، و از آن نیز جواب داده شده.

نقد های سید مدنی از فیروزآبادی اگر تدوین شود، خود کتابی مستقل است، و او هدفی جز بیان حقیقت نداشته است. ما در یک نگاه ابتدایی می توانیم منهج نقدی او را در سه بخش تقسیم کنیم: ۱. آنچه به نقد فیروزآبادی در القاموس المحيط پرداخته؛ ۲. آنچه به نقد جوهری و فیروزآبادی باهم پرداخته؛ ۳. آنچه که نقد دیگران است. نقدهای متفرقه دیگری نیز وجود دارد که متبوع در ضمن کتاب می تواند پیدا کند.

۱. نقد آراء و افکار فیروزآبادی

این قسم و بخش، فرازهای بسیاری از دفاعیات سید مصنف را از جوهری در بر دارد. او در اثنای نقدهای خویش، به یاری جوهری برخاسته و چون این بخش بسیار است، استاد احمد عبدالغفور عطار دچار اشتباه شده، و آن را کتاب مستقلی پنداشته است. ما نمونه هایی اندک را از این گونه موضوعات نقل می کنیم:

سید مصنف به عنوان مثال در ماده های **أَبَاءُ - أَشَاءُ - جَبَاءُ - مَشَاءُ - رَجَاءُ - سَبَاءُ - صَبَاءُ - غَرَاءُ - فَنَاءُ - فَنَاءُ - قَدَاءُ - كَمَاءُ - لَمَاءُ - لَبَاءُ - نَبَاءُ - نَشَاءُ - نَوَاءُ - وَبَاءُ - وَبَاءُ** ورا، نمونه های فراوان دیگری نقل کرده که می توان در خود کتاب الطراز یافت. ما در مقام شرح یک مثال خاص را اشاره کرده، چون مفید فایده است، تذکر می دهیم.

سید مصنف در ماده شیء فرموده است: درباره کلمه «اشیاء» بحث و اختلاف است، که آیا منصرف می باشد یا غیر منصرف. کسانی گفته اشیاء جمع کلمه شیء است؛ مثل آیات که جمع

شاملی کتاب «الطراز الأکر و الکناز الملهیه للعرب المورک»

زمخشری (۵۳۸ق) و مبارک بن محمد الجزری (۶۰۶ق) در کتاب الفائق و النهاية، متعرّض شرح کلمات صحابه نیز شده اند. چون آن را حدیث و اثر می دانند و قیس بن عاصم از صحابه رسول خدا (ص) است.

۳. نقد دیگر لغویین

از آن جا که سید مصنف حرص شدیدی بر تهذیب و یافتن لغت صحیح دارد، در پاره ای از موارد به نقد سایر لغویین نیز پرداخته است. می توان موارد ذیل را مورد توجه قرار داد:

أنا حفساء زازأ فتأ منأ وثأ وجأ رزأ سبأ فرأ فتأ وجأ.

سید مصنف در ماده قرأ می نویسد:

قال في المثل من مادة قرأ «كل الصيد في جوف الفراء» اصله أن ثلاثة نفر اصطاد أحدهم ظيباً والآخر أرنباً والثالث حماماً، فاستطال صاحب الظبي وصاحب الأرنب على صاحب الحمام، فقال لهم ذلك، أي كل صيد دونه لعظمه، يضرب لمن يُفضّل على أقرانه، وتمثل به النبي في أبي سفيان بن الحارث من عبد المطلب لا أبي سفيان بن حرب كما توهمه غير واحد.

شیوه تدوین

سید مصنف منتهج خود را در تألیف کتاب الطراز به طور عام در مقدمه آن آورده و متعرض آن شده است:

من نخست به لغت عامه پرداخته ام؛ آن گاه لغات خاص قرآن را ذکر کرده ام، بعد اثر را بحث نموده، سپس به مصطلح و مثل پرداخته ام. پس ترتیب کتاب بدین گونه است: ۱. لغت عامه و مجاز؛ ۲. کتاب؛ ۳. اثر؛ ۴. مصطلح؛ ۵. مثل.

۱. لغت عامه و مجاز

روشن است که بحث از معانی مجازی لغت، داخل در بحث معانی عامه و حقیقی لغت می باشد و این طریقه جدید که سید به کار گرفته، در هیچ یک از کتاب های لغوی سابق به چشم نمی خورد؛ بلکه سبکی ابتکاری از ناحیه مصنف است. چه این که قدما و بلکه متأخرین، مجاز و حقیقت را مخلوط کرده، بین آن ها جدایی نینداخته اند. گاه نیز مجاز را بر حقیقت مقدم داشته اند. در لابه لای بحث های لغت، گاهی به شرح و بسط و تفسیر پاره ای از الفاظ قرآن پرداخته و گاهی لغتی را از حدیث آورده و در پاره ای موارد جست و گریخته به مثل ها اشاره کرده اند و بعضی از مصطلحات را که ارتباطی با لغت

داشته نیز آورده اند، ولی باقی مصطلحات را که از این اصل لغوی گرفته شده اند، از نظر دور داشته اند. علاوه بر آن گاهی در لغات قرآن و حدیث، وجوه گوناگونی بوده که لغویین فقط متعرض یک معنی آن شده اند. سید مصنف این موارد را از یکدیگر جدا و از آمیختن آن ها پرهیز کرده است. او ابتدا به بررسی حقیقت و مجاز می پردازد؛ البته مجاز را پسین حقیقت قرار می دهد؛ یعنی ابتدا حقیقت را از مجاز جدا می کند؛ برخلاف آنچه در کتاب های لغت مشهور و معروف بود، که مجاز و حقیقت را با هم بحث کرده اند. اولین کسی که متوجه این خلل بزرگ در کتاب های لغت شد، محمود بن عمر زمخشری (۵۳۸ق) بود. او گوی سبقت را از دیگران ریود و در کتاب اساس البلاغة به بیان لغات مجازی و بیان معنای آن ها پرداخت. تفریق و جدایی بین حقیقت و مجاز بسیار سخت است. راهی است که پیمودن آن جز برای کسی که در نهایت حظ و بهره از ادب عرب باشد، میسر نخواهد بود. سید علیحان (۱۱۲۰ق) نیز راه زمخشری را پیمود و حقیقت را از مجاز جدا کرد و بسیاری از استعمالات مجازی را آورد و چه بسا مجازیت آن ها، و رابطه معنای مجازی را با معنای حقیقی ذکر کرد و خلل عظیمی را در کتاب های لغت پر کرد.

استاد شذیاق متذکر این خلل شده، فرمود: از نکته هایی که گمان می کنم خلل در کتاب های لغت باشد، تقدیم مجاز بر حقیقت است، یا عدول از تفسیر الفاظ به حسب اصل وضع آن ها می باشد؛ مثلاً کلمه عبیر را در نظر بگیرید: اصل وضع آن برای گذر از نهر است. گفته می شود: عبیر النهر عبیراً و عبوراً؛ وقتی که نهر را قطع کند و به جانب دیگر آن درآید. آن گاه این معنای حقیقی در نظر گرفته شده، تعبیر خواب را به آن تشبیه کرده اند. یعنی: تعبیر خواب و حقیقت معنای تفسیر خواب، عبور امری از مجهول به معلوم است. ولی جوهری در صحاح اللغة، این ماده را با عبیر شروع کرده که اسم مصدر از اعتبار است. فیروزآبادی در القاموس المحيط، با عبیر الرؤیا شروع کرده است. ولی زمخشری کلامش را این گونه آغاز می کند: الفرات يضرب العبرین بالزبد و هما شطاه و ناقة عبیر أسفار: ای لاتزال یسافر علیها غیر آن الصغانی و صاحب المصباح ابتداءً بعبیر النهر وهو الحق لأن عبور النهر كان للعرب ألزم من عبير الرؤيا. ۱. فرات دو طرف رودخانه اش را با کف پر کرده و ناچه ای که همیشه با او مسافرت می شود.

فیومی (۷۷۰ق) و صغانی درست شروع کرده اند؛ زیرا

۱. القاموس، ص ۱۱-۱۲.

وقال الليث في قوله تعالى «فلما أحس عيسى منهم الكفر» اي رأى يقال: أحسستُ من فلان ماساء في اي رأيت... آنچه در عبارت لسان العرب می بینیم تکرار آیه، نقل قول در آن، ادخال آیه دیگری در بحث و تکرار آیه دوم است که تمام این امور باعث تشویش ذهن خواننده است و معنای آیه با مشکل مواجه می کند. علاوه بر آن، همه در صدد بیان معنای همان لغت هستند و معنای کلی آیه را اشاره نمی کنند. نظیر همین گونه موارد را در تهذیب اللغة می بینیم؛ زیرا ابتدا قول قراء را در ذیل قول خداوند «هل تحس منهم من احد» آورده، آن گاه حرف های زجاج را در ذیل همان آیه یادآور می شود. سپس از منذری نقل قول کرده در ذیل آیه «لا يسمعون حسيها» و در قول دیگر خداوند «هل تحس منهم على احد». آن گاه سخن لیث را می آورد. ۳ جوهری در صحاح اللغة، فقط در معنای آیه «رأى» را آورده؛ یعنی همان کاری که سید مرتضی زبیدی در تاج العروس کرده است. ۵ حسین بن محمد راغب اصفهانی (۵۰۵ق) در المفردات می نویسد: «فلما أحس عيسى منهم الكفر»، یعنی از آن ها کفر ظاهر شد؛ در حدی که حسى بود، تا چه رسد به فهم و درك. ۶ در کتاب های لغوی گاه یک کلمه از کلمات قرآن را بسیار طولانی بحث می کنند؛ به گونه ای که مخل به مقصد و بیان است. گاه نیز به گونه ای مجمل رد می شوند که مخل از ناحیه اجمال است. ولی وقتی به الطراز سید علی خان مراجعه می کنیم، می بینیم اولاً همه آیات را جداگانه آورده و تفسیر هریک را به روشنی ذکر کرده است و معنای موجود در آن آیه و لغات آن را بدون خلط با یکدیگر و تکرار ذکر نموده است.

او در ذیل همین ماده می نویسد: «فلما أحس عيسى منهم الكفر: علم أو عرف أو وجه أو رأى - من رؤية العين أو القلب - أو خاف، أو قال والكفر جُحود نبوته وانكار معجزته». یعنی: دانست یا شناخت یا یافت یا دید یا چشم خود یا قلباً درك کرد یا ترسید. نیز کفر به معنای انکار نبوت یا انکار معجزه است. با توجه به این دو نکته، معنای کلی تمام آیه روشن می شود. او در بخش «الکتاب» به شرح لغت قرآن و شرح و تفسیر کل آیه می پردازد با بهترین عبارات و جامع ترین تعبیّرات بدون تطویل و تعقید و خلط با آیات دیگر.

۲. المحيط في اللغة، ج ۲، ص ۳۴.

۳. جمهرة اللغة، ج ۱، ص ۳۱۸.

۴. المصباح المنير، ص ۳۸۹.

۵. آل عمران، آیه ۵۲.

۶. تهذیب اللغة، ج ۳، ص ۴۰۷-۴۰۸.

عرب به عبور نهر ملزم تر است تا عبور از خواب. اکنون به کتاب لسان العرب نگاه می کنیم: عَبَّرَ الرَّوْيَا يَعْبُرُهَا عَبْرًا وَعِبَارَةً، وَعَبَّرَ: فَسَّرَهَا وَأَخْبَرَ بِمَا يُؤُولُ إِلَيْهِ أَمْرًا ثُمَّ ذَكَرَ كَلِمًا كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ: وَقِيلَ: أَخَذَ هَذَا كَلِمَةً مِنَ الْعَبْرِ وَهُوَ جَانِبُ النَّهْرِ. صاحب بن عباد در کتاب المحيط، این ماده را این گونه شروع کرده است: عَبَّرَ الرَّوْيَا عَبْرًا وَعِبَارَةً وَعَبَّرَهَا جَمِيعًا. محمد بن الحسن بن درید در جمهرة اللغة می نویسد: والعبر شاطئ النهر وهما عبران... وَعَبَّرْتُ النَّهْرَ أَعْبَرُهُ عَبْرًا، وَكَذَلِكَ عَبَّرْتُ الرَّوْيَا أَعْبَرُهَا وَعَبَّرْتُهَا تَعْبِيرًا، وَالاسْمُ الْعِبَارَةُ. ۲. فیومی اگرچه در ابتدای شروع بحث با عَبَّرْتُ النَّهْرَ شروع کرده، ولی عَبَّرْتُ الرَّوْيَا را نیز آورده و اشاره ای به مجازیت آن نمی کند؛ ۳ اما وجه ارتباط بین دو لغت را نگفته است.

این ها نمونه هایی از عبارات لغویین در تخلیط حقیقت به مجاز است؛ ولی سید علی خان از این خلط بر حذر مانده است. او ابتدا معنای عبور از نهر را ذکر می کند؛ یعنی معنای حقیقی لفظ را. آن گاه معنای مجازی آن را که تعبیر رؤیا است، می آورد و در مرتبه آخر علاقه بین معنای حقیقی و مجازی را نیز ذکر می کند. سپس می نویسد: عَبَّرْتُ النَّهْرَ عَبْرًا وَعَبَّرُورًا - كُنْصِرًا - تَجَاوِزَةً وَقَطَعْتَهُ عَرْضًا مِنْ أَحَدِ جَانِبَيْهِ إِلَى الْآخَرِ وَعَبَّرَ الرَّوْيَا عَبْرًا وَعِبَارَةً فَسَّرَهَا، وَحَقِيقَتُهُ ذِكْرُ عَاقِبَتِهَا وَأَقَّةَ أَمْرًا مِنْ عَبْرِ النَّهْرِ، كَأَنَّهُ عَبَّرَ مِنْ ظَاهِرِهَا إِلَى بَاطِنِهَا.

۲. الکتاب

سید مصنف پس از آن که معنای حقیقی لغت را بیان می کند؛ آن گاه به بیان معنای مجازی آن می پردازد. وی فصلی را با عنوان «الکتاب» آورده است که در آن به بیان آن لغت در قرآن می پردازد. جمیع معانی یک لغت را که در تفسیر و غیر تفسیر آمده، ذکر کرده تا استفاده برای دانش پژوهان راحت باشد. نمونه ای را ذکر می کنیم:

کلمه حس را در نظر می گیریم؛ در لسان العرب بدین گونه آمده است: قوله تعالى «فلما أحس عيسى منهم الكفر». وتحسست من الشيء أي تخبّرت خبره، وحس منه خبراً وأحس، كلاهما، رأى وعلى هذا فسر قوله تعالى «فلما أحس عيسى منهم الكفر» وحكى اللحياني: ما أحس منهم أحداً، أي ما رأى، وفي التنزيل «هل تحس منهم من احد» معناه هل تبصر. پنج سطر پس از آن می گوید: «وقال القراء في قوله تعالى «فلما أحس عيسى منهم الكفر» وفي قوله «هل تحس منهم من احد» معناه فلما وجد عيسى قال والاحساس الوجود، ... وقال الزجاج معنى أحس علم ووجد في اللغة...

سید مصنف در بخش «اثر» نیز به همان سبک بخش «الکتاب» پیش رفته است. از در آمیختگی بین معانی پرهیز کرده، و معانی حدیث را به خوبی بیان می کند. ما برای مقایسه بین آنچه سید مصنف و سایر لغویین نگاه داشته اند، یک مورد را نقل و مقایسه می کنیم. ابن منظور فریقی (۷۱۱ هـ.ق) در ماده «نمر» این گونه می نویسد:

وفي الحديث: نهى عن ركوب النمار، وفي رواية: النمر أی جلود النمر وهي السباع المعروفة واحدها نمر؛ وإنما نهى عن استعمالها لما فيها من الترية والخيلاء ولانه زى العجم او لان شعره لا يقبل الدباغ عند احد الاثمه اذا كان غير ذكى، ولعل اكثر ما كانوا يأخذون جلود النمر اذا ماتت لان اصطيادها عسر، وفي حديث أبي أيوب انه أتى بدابة سرجها نمر، فنزع الصفة...

آن گاه ابن منظور پس از یک صفحه، معنای نمر را این گونه ذکر کرده است: «ای تفکر و اوعد؛ لان النمر لا تلقاه أبداً الا متكرراً غضبان». سپس استعمالات بسیاری را می آورد و می نویسد: «وفي حديث الحديبية، قد لبسوا لك جلود النمر وهي كناية عن شدة الحقد والغضب تشبيهاً بأخلاق النمر وشراسة...» آن گاه بعد از هشت خط: «وفي الحديث: فجاءه قوم مجتأبي النمار كانوا أخذت من لون النمر لما فيها من السواد والبياض...» پاره ای از آثار را نیز ذکر می کند: «وفي حديث حباب: لكن حمزة لم يترك الا نمره ملحاء، وفي حديث سعد، نبطي في حبوته، أعرابي في نمرته، أسد في تامورته». تمام این معانی به همان نمر (= پلنگ) برمی گردد که به طور پراکنده گرد آورده است.

از هری (۲۸۲-۳۷۰ق) در تهذیب اللغة فقط همین مقدار آورده است که: «وفي الحديث فجاءه قوم مجتأبي النمار...» ولی وقتی به الطراز سید علی خان مدنی مراجعه می کنیم، از نظم حاکم بر آن لذت می بریم. او در بخش «اثر» گفته است: نهی عن ركوب النمار ویروی النمر وهما جمع نمر، ای جلودها لما فيها من الرية والخيلاء ولانه زى العجم ولان شعره لا يقبل الدباغ، ولعل اكثر جلودها انما تؤخذ بعد موتها، لان اصطيادها عسير. وفي حديث الحديبية: لبسوا جلود النمر؛ ای أظهروا العداوة وكشفوها وتشمروا للشر؛ وجدوا في إيدائه او اشتد حقدهم وغضبهم، تشبيهاً بأخلاق النمر وشراستها...

همان طور که ملاحظه می کنیم، سید علی خان به زیبایی به مقصود خود رسیده است. او ابتدا اثر و حدیث را آورده و فرموده است: «نهی عن ركوب النمار». نمر هم روایت شده که هر دو جمع نمر هستند و از این لفظ معنای مجازی اراده شده

است؛ یعنی نهی کرد از پوشیدن لباسی که از پوست پلنگ تهیه شود؛ زیرا در این گونه لباس ریه و تکبر وجود دارد، و نیز پوست پلنگ لباس عجم ها است و چون موی او قابل دباغی نیست و بیش تر پس از مرگش از بدن او جدا می شود، میته محسوب می شود؛ زیرا صید کردن پلنگ بسیار سخت است. همان طور که ملاحظه می شود چگونه سید به لطافت و ظرافت و جوهی را برای نهی از پوشیدن پوست پلنگ بیان کرد.

آن گاه وارد حدیث دیگری می شود:

«وفي حديث الحديبية لبسوا جلود النمر». سید می گوید این حدیث نیز معنای مجازی دارد؛ یعنی عداوة و دشمنی را آشکار کردند، و آستین ها را برای به پا کردن شرور بالا زدند، و در اظهار و ابدای شر، نهایت تلاش و سعی خویش را انجام دادند. یا این که: کینه ها و غضب های آن ها سخت شده است که نوعی تشبیه به اخلاق پلنگان است و سختی او.

همان طور که ملاحظه می شود سید ابتدا به معنای حقیقی نمر اشاره کرد، آن گاه به معنای مجازی آن پرداخت، و نمر به معنای حیوان را مقدم داشت؛ آن گاه نمر به معنای شر و مجاز را بحث کرد؛ آن گاه...

۴. المصطلح

سید مصنف «مصطلح» را در بخش خاصی عنوان کرد و بسیاری از مصطلحات سایر علوم را نیز آورده و بر مصطلحات علوم لغت اکتفا نکرده است. ما با مقایسه بین چند کتاب لغت و الطراز، اهمیت آنچه را سید به طور مستقل مطرح کرده، به خوبی درک می کنیم:

ابن منظور فریقی (۷۱۱ق) در لسان العرب در ماده «جزأ» اصطلاح المجزوء را در علم عروض آورده، بعد از آن که معنای جزء را در کلام عرب ذکر می کند؛ آن گاه حدیث «الرؤيا الصالحة جزءاً من ستة وأربعين جزءاً النبوة» را آورده است.

پس از آن به بیان اختلافات در بیان عدد آن پرداخته، حدیث دیگری را نیز می آورد: «الهدى الصالح والسمت الصالح جزء من خمسة وعشرين جزءاً من النبوة». آن را شرح کرده، حدیث دیگری را می آورد: «إن رجلاً أعتق ستة مملوكين عند موته لم يكن له مال غيرهم فدعاهم رسول الله فجزأهم أثلاثاً ثم أفرع بينهم فأعتق اثنين وارق أربعة». آن گاه معنای آن را شرح کرده اختلاف فقهای اربعه را درباره آن گزارش می کند: «مردی شش مملوك را هنگام مرگش آزاد کرد و برای او مالی غیر از آن ها

را در امثال عرب نیز ردیابی کرده است. ما با نقل الفظی از کتاب های لغت درباره مثل ها به مقایسه آن با عبارات الطراز الاول می پردازیم. به عنوان مثال در لسان العرب در ماده صفر آمده است: «والصفر: من الصوت بالدواب اذا سقت، صَفَّرَ يَصْفُرُ، صَفِيرًا وَصَفَّرَ بِالْحِمَارِ وَصَفَّرَ: دَعَا إِلَى الْمَاءِ وَالصَّافِرِ: كُلُّ مَا لَا يَصِيدُ مِنَ الطَّيْرِ ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ: الصَّفَارِيَّةُ: الصَّعْرَةُ وَالصَّافِرُ: الْجَبَانُ وَصَفَّرَ الطَّائِرَ يَصْفُرُ صَفِيرًا أَيْ مَكَأً، وَمِنْ قَوْلِهِمْ فِي الْمَثَلِ: أَجْبِنَ مِنْ صَافِرٍ وَأَصْفَرَ مِنْ بَلْبَلٍ.»

محمد بن الحسن بن درید در جمهرة اللغة: «ما بالدار صافر ای ما بها أحد، ومن أمثالهم: أجبن من صافر. وله تفسيران، وليس هذا موضعه.»^{۱۱}

صاحح اللغة: وَصَفَّرَ الطَّائِرَ يَصْفُرُ صَفِيرًا، أَيْ مَكَأً وَمِنْ قَوْلِهِمْ: أَجْبِنَ مِنْ صَافِرٍ وَأَصْفَرَ مِنْ بَلْبَلٍ.^{۱۲}

صاحب بن عباد در المحيط: «قال: وفي المثل: أجبن من صافر وهو الذي يصفّر لربة، وقيل هو طائر يتعلق برجله وينكس رأسه ثم يصفّر ليلته»^{۱۳}.

تاج العروس نیز با آن که مبسوط ترین کتاب لغت است، همان عبارات لسان العرب را آورده است.

تمام آن ها مثل را در ماده صفر به معنای «مکاء» آورده اند؛ با آن که در مثل معانی دیگری نیز احتمال دارد و به خاطر همین جهات است که سید مصنف بخشی را به عنوان مثل اختصاص داده است.

سید مصنف پس از آن که حقیقت و مجاز و کتاب و اثر و مصطلح را توضیح داده، به شرح مثل پرداخته و فرموده است: «أجبن من صافر، هو كل ما يصفّر من الطير، وهو ما يصاد منها دون ما يصيد أو هو الطائر المسمى التتوط والصفارية، أو هو الداخل الذي يصفّر بالمرأة للربة، وإنما يجبن لخوفه أن يعلم به فيفتضح، أو هو فاعل بمعنى مفعول، أي الذي إذا صُفِّرَ به هَرَبَ.»

بررسی تفصیلی منهج نقدی سید در الطراز

او در مقدمه می نویسد: «این کتاب در نوع خود اولین است. روش او در تألیف کتاب بر این امور استوار است:

۸. المحيط في اللغة، ج ۷، ص ۱۵۲.

۹. التكملة والذيل، ج ۱، ص ۱۱.

۱۰. العباب الزاخر واللباب الفاخر، ج ۱، ص ۳۴.

۱۱. جمهرة اللغة، ج ۲، ص ۷۴.

۱۲. صحاح اللغة، ج ۲، ص ۷۱۵.

۱۳. المحيط في اللغة، ج ۸، ص ۱۳۲.

نبود. رسول خدا آن ها را خواند و به سه قسم تقسیم کرد و بین آن ها قرعه زد. دوتای آن ها را آزاد کرد و چهارتای آن ها را عبد قرار داد. پس از این بحث ها ابن منظور گفته است: «والمجزوء من الشعر: ما حذف منه جزء آن او كان على جزأين فقط، فالأولى على السلب والثانية على الوجوب؛ وجزأ الشعر جزأً وجزأً فيها، حذف منه جزأين أو بقاه على جزأين.» ازهری نیز در تهذیب اللغة می نویسد: «المجزوء من الشعر: اذا ذهب فصل واحد من فواصله.»

فیروزآبادی و جوهری معنای این مصطلح عروضی را نیاورده اند.

در المحيط، صاحب بن عباد فرموده است: والشعر المجزوء: اذا ذهب منه فعل واحد من فواصله.^۸

در تكملة صاغاني این گونه است: «المجزوء من الشعر: ما سقط منه جزءان»^۹

خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۰ ق) می نویسد: «المجزوء من الشعر: اذا ذهب فصل واحد من فصوله مثل قوله

قوله يظن الناس بالملكين. آن گاه آنچه را از تهذیب نقل کردیم می آورد. صاغانی در العباب فرموده: «المجزوء من الشعر ما أسقط منه جزآن؛ وبيته قول ذی الأصبع العدواني عذیر الحی من عدوان كانوا حية الارض»^{۱۰}.

کتاب های مختلف لغوی یا به شرح آن پرداخته، و یا به طور ناقص پرداخته اند. مثل این که لغت عرب در مقابل اصطلاحات عاجز است و نمی تواند آن را به خوبی شرح دهد و از عهده آن برآید؛ ولی سید علی خان در بخش المصطلح، این اصطلاح را این گونه توضیح می دهد:

«الجزء: ما يتركب الشيء منه ومن غيره والجزء الذي لا يتجزأ: جوهر ذو وضع لا يقبل الانقسام اصلاً لا بحسب الخارج ولا بحسب الوهم والجزئي الحقيقي: ما يمنع نفس تصوره عن وقوع الشركة فيه، كزيد والجزئي الإضافي: كل أخص تحت الأعم، كالإنسان بالإضافة إلى الحيوان والجزء في العروض: ما من شأنه أن يكون الشعر مقطعاً به، وهي عشرة أجزاء أربعة أصول؛ وستة فروع.» و المجروء: بيت ذهب جزءا عروضه وضره والإجزاء هو الأداء الكافي لسقوط المتعبد به وقيل سقوط القضاء.» بنابراین سید مصنف، ابتدا اصطلاح فلسفی، آن گاه اصطلاح منطقی و پس آن اصطلاح عروضی و در آخر اصطلاح فقهی را بیان کرده است.

۵. المثل

سید مصنف در پایان هر لغت به «مثل» نیز پرداخته و آن لفظ

۱. توسعه کتاب، و گردآوری لغات و استعمالات گوناگون با ذکر نکته‌های لطیف؛

۲. رعایت تناسب در تحریر و سوق کلام؛

(ابتدا به شرح فعل ثلاثی می‌پردازد، آن‌گاه رباعی را شرح می‌دهد و پس از آن باقی صیغه‌ها را توضیح می‌دهد)

۳. همیشه لفظ را در مقام توضیح به لفظ دیگری تشبیه و تمثیل می‌کند تا ضبط آن دقیق صورت پذیرد؛

۴. آنچه که ائمه لغت همه نگاشته‌اند، گردآورده بدون این که نقد کند و اگر در موردی اختلاف بین ائمه لغت وجود دارد، صواب را پس از نقد و تحلیل و بیان دلیل برمی‌گزیند؛

۵. به شدت از تضعیف و تحریف پرهیز کرده است؛

۶. حرص و ولع شدیدی دارد تا عبارت را سلیس و روان و گویا بیان کند؛

۷. لغت فصیح و صحیح را ضبط می‌کند؛

۸. به ذکر آحاد از لغات و متواتر آن‌ها پرداخته است؛

۹. نوادر لغات را نیز متذکر شده و چیزی فروگذار نکرده است.

این خلاصه‌ای از منهج سید در تألیف کتابش است.

۱. بررسی عمومی لغت

سید مصنف در مقدمه کتاب خود اشاره کرده که او در بررسی‌های لغوی خود به نکته‌های دست‌یازیده که در سایر معاجم لغوی یافت نمی‌شود. او در بخش عمومی لغات به طور گسترده وارد شده و به شرح لغات پرداخته است. فزازهایی را در طی این عنوان عام مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. گستردگی: اشتغال آن بر لغاتی که از سایر لغویین فوت شده، باعث می‌شود تا این کتاب را از سایر کتاب‌های لغت جدا کند. کم‌تر ماده‌ای در الطراز می‌توان پیدا کرد که سید مصنف لغات جدیدی را در آن مطرح نکرده باشد که در سایر معاجم لغوی یافت نمی‌شود. به عنوان مثال سید در ماده رثاً فرموده: «المَرْتَأُ، كَمَرَجٍ: مايجئ به الصدر عند الغضب من الكلام لاختلاطه؛ آنچه از سینه هنگام غضب برمی‌آید، چون کلمات او آمیخته است.» این استعمال قطعاً درست است؛ چون موافق با معنای لغت است؛ ولی در هیچ یک از معجم‌های لغوی وجود ندارد.

۲. استلواک: چون سید بر مواد لغات بسیار مسلط بود و استقصای کامل را در مورد لغات انجام می‌داد، بر موادی از لغات آگاه شده که در سایر معاجم یافت نمی‌شود. این بخش خصوصاً درباره اسمای شهرها بسیار است. مثل کلمه باخرز که در باخرز ذکر کرده و فرموده: باخرز به فتح خا و سکون راء

ناحیه‌ای است در نیشابور که علی بن حسن باخرزی صاحب دمیه القصر از آن جا است. این کلمه در معاجم لغوی نیامده است.

۳. استفاده از قیاس لغوی و اشتقاقیات صرفی: احاطه سید بر اشتقاقیات کلمات باعث شده تا پاره‌ای از لغات را بر اساس قانون اشتقاق ردیابی کند. او در ماده فیأ فرموده: «فاء الغنیمه: حازها، کتفیأها و استفاءها. در کتاب‌های لغت فقط فاء و استفاء استعمال شده ولی تفیأ نیامده. باب تفعّل به معنای ثلاثی مجرد است.

۴. اخذ معانی از کتاب‌های تفسیر و اثر و مثل و طب و حیوان و غیره: سید در شرح لغات اکتفا به معاجم لغوی نکرده است. بلکه از کتاب‌های تفسیر و فقه الحدیث و امثال نیز کمک می‌گیرد. این خود از ویژگی‌های الطراز است. وی در ماده سَوَاء می‌نویسد: «سَاءَ سَوَاءً بِالْفَتْحِ وَ سُوءًا وَ سُوءًا وَ سُوءًا وَ سُوءًا، و سُوَايَةً وَ سُوَايَةً وَ مَسَايَةً وَ مَسَايَةً.» در عبارت فوق سید سوءی بر وزن فُعَلی را مصدر شمرده، با آن که در کتاب‌های لغت وجود ندارد؛ آنان سوءی را اسم مصدر دانسته‌اند.

با مراجعه به کتاب الطراز بخش «الکتاب» می‌فهمیم که سید آن را از کتاب‌های تفسیر استفاده کرده؛ زیرا او در بخش الکتاب به شرح و تفسیر آیه دهم از سوره روم (ثم کان عاقبة الذین کذبوا السوای) پرداخته و آن را با معانی اسم مصدر تفسیر کرده است و پس از آن گفته است: «سوای مصدر کالبشری وصف به العقوبة مبالغة.» سید مصنف سوای را ابتدا اسم مصدر معنی کرده، بدان گونه که لغویین گفته‌اند، ولی پس از آن به گونه مصدر معنی کرده و فرموده است: سوای مثل بشری مصدر است، و صفت واقع شده برای موصوف محذوف که العقوبة باشد.

مؤید این نکته آن است که ابن مسعود در همین آیه کلمه السوای را السوء قرائت کرده است. سید این تفصیل در کلمه السوءی را از تفاسیر و کتب لغت استفاده کرده است؛ زیرا از باب تفاسیر و معاجم لغت متعرض آن شده‌اند. محمد بن جریر طبری در تفسیر خود گفته است: «وکان بعض اهل العربیة يقول: السوای فی هذا الموضع مصدر مثل البقوی وخالفه فی ذلک غیره، وقال: هی اسم.»^{۱۴}

علامه امین الاسلام طبرسی (۵۴۸ق) در مجمع البیان فرموده است: «ویکون السوای علی هذا مصدر لاساؤوا لان فُعَلی من اُبنیة المصادر کالرجعی والشوری والبشری، ویدل علی أن

۱۴. تفسیر الطبری، ج ۲۱، ص ۲۵.

السوءى والسوء بمنزلة المصدر ۱۵ .»

نمونه ای که سید از کتاب های «اثر» استفاده کرده است، بدین قرار است:

در ماده نشأ می نویسد: «النشء كفلس: القرن ينشأ من بعد قرن مضى، والمرتفع من السحاب واول ما يبدو منه كالناشي.»
معنای اول نشئ که قرن باشد، در معاجم لغوی نیامده، ولی در «اثر» این گونه آمده: «نشء يكونون في آخر الزمان اي قرن و اهل زمان يثبتون فيه.» بعد از تتبع به دست آوردیم که سید مصنف این معنی را از کتاب های غریب الحدیث گرفته و در جای خودش آن را از این ماده قرار داده است. در الفائق زمخشری (۵۳۸ق) این گونه آمده است: «النشئ: القرن الذي ينشأ بعد قرن مضى، وهو مصدر كالضيف.»^{۱۶} همان طور که ملاحظه شد رد پای این لغت در کتاب های غریب الحدیث است.

۵. استفاده از کتاب های فقه الحدیث: سید مصنف در ماده هیأ می نویسد: الهیئة - کشیبة و تکسر - الحالة الظاهرة التي يكون عليها الشئ... وتطلق على المروءة وحسن السمات والطريقة المرضية والجمال الظاهر، يقال انه لذو هیئة. «هیئه مثل شییة و به کسر فاء همان حالتی است که انسان بر آن قرار دارد. بر بزرگواری، و روش نیکو و جمال ظاهری نیز اطلاق می شود. در بخش الاثر می نویسد: «أقبلوا ذوی الهیئات عشر ائهم» ای اصحاب المروءات، وقیل ذوی الوجوه بین الناس، وقیل اهل الصلاح وقیل الذین تظهر منهم ریبة، وقیل الذین یلزمون هیئة واحدة وسمتاً واحداً ولا یتخلف حالاتهم بالتنقل من هیئة الی هیئة. «همان طور که ملاحظه می شود برای ذوی الهیئات معنای گوناگونی ذکر شده است؛ ولی آنچه در کتاب های لغت و نهایه ابن اثیر آمده، همین تفسیر اخیر است: «الذین یلزمون هیئة واحدة وسمتاً واحداً». اما باقی معانی را سید مصنف از کتاب های حدیثی و فقه الحدیث تتبع کرده و به دست آورده است. به عنوان مثال در عون المعبود آمده است:

«قال ابن مالک الهیئة، الحالة التي يكون عليها انسان من الاخلاق المرضیه، وقال البيضاوی المراد بذوی الهیئات اصحاب المروءات والخصال الحمیده وقیل ذو الوجوه من الناس.»^{۱۷} همان طور که ملاحظه می شود این کتاب دو معنای دیگر، علاوه بر آنچه ابن اثیر و لغویین گفته اند، از بیضاوی و دیگران نقل کرده است. سید، در شرح لغات از کتاب های فقه الحدیث نیز بهره برده است.

۶. احتنا سید مصنف به مهموز و مقصور و مخفف از مهموز: در کتاب الطراز دقیقاً بسیاری از لغات مهموز در بخش همزه گرد آمده است؛ خصوصاً بسیاری از لغات مهموز اللام که لغتی در

معتل اللام می باشد؛ به مثال: در ماده بها فرموده: «أبهاً البيت إبهاء: أخلاه، لغة في إبهاه.» نیز در ماده رقا فرموده: «رَقاً السُّلَم: صعده لغة في رقی.»

۷. حُسن ترقیب: از جمله مشکلات بزرگی که بر بسیاری از معاجم وارد است آن است از ذکر فعل ثلاثی پاره ای از لغات غفلت ورزیده اند، بلکه لغات رباعی را ذکر می کنند، بدون آن که به ثلاثی آن توجه کنند و مراجعه کننده خیال می کند که فعل ثلاثی در کلام عرب استعمال نشده است و گاهی نیز مشتقات رباعی را ذکر می کنند و اصل فعل آن را نیاورده. این مشکل علاوه بر مشکلات دیگری است که الفاظ را بدون نظم ذکر می کنند، افعال و مشتقات آن را خلط کرده و گاهی اسم فاعل و مفعول و مکان را بر فعل مقدم می دارند.

استاد احمد فارس شذیاق در کتاب الجاسوس می نویسد: تمام کتاب های لغت گرفتار این مشکل هستند که افعال ثلاثی را با افعال رباعی و خماسی مخلوط کرده اند. مشتقات آن ها را نیز خلط کرده اند. چه بسا فعل خماسی و سداسی که قبل از ثلاثی و رباعی ذکر می شود و یا یکی از معانی فعل در اول بحث و سایر معانی در آخر بحث می آید! چه بسا مراجعه کننده به کتاب از نگاه طولانی ملول شود، ولی به مقصود خود نرسد. برخلاف آن موردی که افعال بر اساس تصریفات علم صرف مبوب شده باشد. جوینده می بیند که ثلاثی به خوبی در اول بحث و مشتقات آن آمده است؛ آن گاه به بحث خماسی و رباعی نظر می کند و مشتقات آن را بررسی می نماید.^{۱۸} از جمله ضعف ها این است که گاهی در همان اول بحث فعل رباعی (مزید) را آورده و از ثلاثی اصلاً بحثی نکرده اند؛ خواننده خیال می کند که این فعل ثلاثی ندارد. به عنوان مثال: در کتاب های لغت این گونه وارد شده: «قَدَسٌ تَقْدِيساً». هیچ یک از لغویین فعل ثلاثی آن را ذکر نکرده اند و نیز تذکر ندادند که ثلاثی آن در لغت عرب استعمال نشده است. با آن که لغویین می گویند قُدَس اسم مصدر است یا مصدر، چگونه می توان فعلی را یافت که بدون مصدر باشد یا حداقل تنبیه بر آن نکرده باشند. نیز قُدوس گفته می شود و «اسم الله الأقدس» و «بيت المقدس». چگونه صفت و اسم تفصیل و اسم مکان استعمال شده بدون اشتقاق؟ یا آن که سیبویه امام نحویین گفته «انّ الکلم کله مشتق»^{۱۹}. البته مخفی نماند که سید

۱۵. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۹۶ و ر. ک: تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۱۴۴.

۱۶. الفائق، ج ۱، ص ۳۲۳؛ النهایه، ج ۵، ص ۵۱.

۱۷. عون المعبود، ج ۱۲، ص ۲۶.

۱۸. الجاسوس علی القاموس، ص ۱۰.

۱۹. همان، ص ۱۳.

مصنّف، ثلاثی این کلمه را در الطراز آورده و انتقاد استاد شدیاق او را شامل نمی‌شود.

در کتاب‌های لغت گاه ورود در شمارش و ذکر معانی و الفاظ بدون ترتیب خاص است؛ به گونه‌ای که گاهی وقت خواننده بسیار تلف می‌شود تا لغت و معنای مورد نظر خود را به دست آورد و گاهی خیال می‌کند که این کلمه و فعل در لغت عرب استعمال نشده است. ولی سید مصنف، در هر کلمه فعل ثلاثی، رباعی، خماسی، سداسی آن را اگر بوده ذکر کرده است. در مورد هر فعل مشتقات آن را نیز به خوبی آورده است. او با این نظم دقیق و متین در این نگاشته دو اشکال فوق را حل کرده و از سرگردانی انسان کاسته. او در ابتدای هر فصل با فعل ثلاثی شروع می‌کند و بحث را در سایر بخش‌ها ادامه می‌دهد. مراجعه به کتاب این حقیقت را به خوبی مشخص می‌کند. آری، اگر لفظی، فعلی از آن وجود نداشته باشد، الفاظ را شمرده، به بیان معانی آن‌ها پرداخته است. نیز گاهی بیان معنای فعل، مبتنی بر شناخت معنای اسمی آن است. در این جا ابتدا اسم را آورده، آن گاه فعلش را. به عنوان مثال در ماده سار می‌نویسد: «السُّور، كَقْفُل: بقیة الماء التي يقيها الشارب في الإناء أو العوض، كالسُّوّه كخرفه، ثم استعير لكل بقیة من طعام وغيره الجمع: أسار كأقفال وسور كخرف». آن گاه معنای فعل را آورده است: «قد سثرت في الإناء: سوراً أي بقیة».

۸. ذکر افعال صناعی: کثرت تتبع و توسع سید مصنف در لغت چنان گسترده است که بسیاری از لغات را که در سایر معاجم وجود ندارد، ذکر کرده است. از جمله نکاتی که در زمینه افعال، بسیار به آن توجه کرده، عنایت به افعال صناعی است. سید مصنف در کلمه جعفر فرموده «تَجَعَّفَرُ الرَّجُلُ: انتقل الى مذهب جعفر الصادق (ع) وقال بقوله، ومنه قول السيد الحميري: تَجَعَّفَرْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَأَيُّقُنْتُ أَنَّ اللَّهَ يَعْفو وَيَغْفِر». این لغت را لغویین ذکر نکرده‌اند.

۹. ثبت عین الفعل مضارع: از نکته‌هایی که مرحوم سید مصنف به آن توجه کامل کرده، عنایت خاص او به حرکت عین الفعل است؛ خصوصاً عین الفعل مضارع. به آن حدی که سید مصنف به حرکت عین الفعل توجه کرده، در کم‌تر کتابی دیده می‌شود. در این بخش به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنیم. سید مصنف در ماده خسر فرموده: «وأخسر الرجل إحصاراً، وقع في الخسران... والميزان نقصه، كخسره يَخْسِرُهُ - بتثليث العين - خسرأ وخسره تخسيراً». همان‌طور که ملاحظه می‌شود، عین الفعل مضارع ثلاثی (بخسر) سه حرکت دارد و این تثلیث را هیچ یک از لغویین

ذکر نکرده‌اند؛ بلکه تمام لغویین گفته‌اند که خسر یخسر از باب فَرَح یا منع می‌باشد، و اما این که از باب ضرب هم آمده یا نه اختلاف است. ولی باب نصر را اصلاً ذکر نکرده‌اند.

۱. خلیل بن احمد فراهیدی: کَلْتُهُ وَوَزَنْتُهُ فَأَخْسَرْتُهُ أَيْ نَقَصْتُهُ^{۲۰}

۲. صاحب بن عباد: وَأَخْسَرْتُهُ أَيْ نَقَصْتُهُ.

این دو مؤلف، فقط ثلاثی مزید (رباعی) را آورده‌اند. ۲۱. ۳. از هری در تهذیب اللغة: ويقال: كَلْتُهُ وَوَزَنْتُهُ فَأَخْسَرْتُهُ، أَيْ نَقَصْتُهُ قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ. قَالَ الزَّجَّاجُ أَيْ يُنْقِصُونَ فِي الْكَيْلِ وَالْوِزْنِ قَالَ: وَيَجُوزُ فِي اللُّغَةِ يَخْسِرُونَ يُقَالُ: أَخْسَرْتُ الْمِيزَانَ وَخَسَرْتُهُ، وَلَا أَعْلَمُ أَحَدًا قَرَأَ يَخْسِرُونَ.^{۲۲}

۴. جوهری در صحاح اللغة: وَخَسَرْتُ الشَّيْءَ - بِالْفَتْحِ - وَأَخْسَرْتُهُ نَقَصْتُهُ.

۵. زمخشری در أساس البلاغة: أَخْسَرَ الْمِيزَانَ وَخَسَرَهُ وَخَسَرَهُ: نَقَصَهُ.

۶. فیومی در المصباح المنیر: أَخْسَرْتُ الْمِيزَانَ إِخْسَارًا: نَقَصْتُ الْوِزْنَ، وَخَسَرْتُهُ خَسْرًا مِنْ بَابِ ضَرْبِ لُغَةٍ فِيهِ.

۷. احمد بن فارس قزوینی در معجم مقاییس اللغة: يُقَالُ: خَسَرْتُ الْمِيزَانَ وَأَخْسَرْتُهُ إِذَا نَقَصْتَهُ.

۸-۹. محمد بن یعقوب فیروزآبادی در القاموس المحيط و زبیدی در تاج العروس: (خسر كفرح و ضرب) الثاني لغة شاذة كما صرح به المصنف في البصائر قال: ومنه قراءة الحسن البصري «ولا تخسروا الميزان» (خسرأ)^{۲۳}.

۹. زبیدی در تاج العروس: وَخَسَرَ الْوِزْنَ وَالْكَيْلَ خَسْرًا وَأَخْسَرَهُ: نَقَصَهُ وَيُقَالُ: كَلْتُهُ وَوَزَنْتُهُ فَأَخْسَرْتُهُ، أَيْ نَقَصْتُهُ هَكَذَا فَسَرَ الزَّجَّاجُ قَوْلَهُ تَعَالَى «أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» أَيْ يُنْقِصُونَ فِي الْكَيْلِ وَالْوِزْنِ، قَالَ: وَيَجُوزُ فِي اللُّغَةِ «يَخْسِرُونَ» تَقُولُ أَخْسَرْتُ الْمِيزَانَ، خَسَرْتُهُ قَالَ: وَلَا أَعْلَمُ أَحَدًا قَرَأَ يَخْسِرُونَ، قُلْتُ وَهُوَ قِرَاءَةُ بِلَالِ بْنِ أَبِي بَرْدَةَ.^{۲۴}

۱۰. ابن منظور افریقی در لسان العرب: وَخَسَرْتُ الشَّيْءَ - بِالْفَتْحِ - وَأَخْسَرْتُهُ، أَيْ نَقَصْتُهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» الزَّجَّاجُ أَيْ يُنْقِصُونَ ...

۱۱. سرقسطلی در کتاب الافعال: خَسَرْتُ الْمِيزَانَ خَسْرًا

۲۰. العين، ج ۴، ص ۱۹۵.

۲۱. المحيط في اللغة، ج ۴، ص ۲۶۰.

۲۲. تهذيب اللغة، ج ۷، ص ۱۶۲.

۲۳. تاج العروس، ج ۱۱، ص ۱۶۴.

۲۴. همان.

جر بوده با فعلی تفسیر کرده که به همان حرف فعل مفسر متعدی شده است.

نمونه ای را ذکر می کنیم تا ادعای فوق به خوبی روشن شود. سید مصنف در ماده «ذَّارَ» می نویسد:

«ذَّارٌ، كَتَبْتُ: غَضِبْتُ وَاسْتَدْتُ غِيظَهُ؛ وَمَنَّهُ: فَرَعٌ، وَعَلَيْهِ: اجْتَرَأُ، وَبِهِ: ضَرَى وَاعْتَادَهُ فَهُوَ ذَرٌّ.» استعمالات این لغت با این نظم در کتاب های لغت نیامده است. هر لغت را با فعلی تفسیر کرده که با همان حرف استعمال می شود.

۱۱. حسن استقرا و استقصا: از میزات و امتیازات برجسته کتاب الطراز سعی و تلاش مصنف در گردآوری و استقرار تام و تمام درباره لغات است. او با بیان وجوه و لغات چه در مورد جمع ها یا مصادر یا اسمای جوامد و سایر مشتقات، نهایت خدمت را به خواننده کرده است؛ همان طور که در جهت جمع آوری و گردآوری وجوه اعراب کلمات نیز کوشش کرده است. این امتیاز و خاصیت از تراوشات قلمی سید مصنف است که در سایر معاجم از آن خبری به این نظم و نسق وجود ندارد. مقایسه بین الطراز و سایر کتاب ها حتی همان مطولات از معاجم، این ادعا را به خوبی ثابت می کند. به عنوان مثال: سید مصنف در ماده كَفَأَ می نویسد: «الْكُفَاءُ - لَجَزءٌ وَيَفْتَحُ وَيَكْسِرُ - وَالْكُفُوُ كَعَقٌ، وَالْكُفُوُ كَسُعُودٌ، وَالْكَفَى كَأَمِيرٌ، وَالْكَفَى لِحَذْرٍ وَالْكَفَاءُ لِكِتَابٍ، وَهُوَ فِي الْأَصْلِ مَصْدَرٌ - الْمَثَلُ وَالنَّظِيرُ.»

سید مصنف در مورد لغت «كُفُو» هشت لغت را گرد آورده که در هیچ مصدری از معاجم لغت به این نظم و جامعیت و روشنی بیان نشده است. عبارت کتاب های دیگر لغت بدین قرار است:

فیومی در المصباح المنیر: ومنه الكفَى - بالهمز علی فَعِيلٍ - وَالْكَفُوُ عَلَى فُعُولٍ وَالْكَفُّ مَثَلٌ قَفْلٌ: كلها بمعنى المماثل.

جوهری در صحاح اللغه گفته: الكفَى: النظير، وكذلك الكُفُّ وَالْكَفُوُ عَلَى فَعَلٍ وَفُعُولٍ.

فیروزآبادی در القاموس المحيط گفته: وهذا كفأؤه وكفأته وكفَيْته وكفُوؤه وكفُوؤه وكفُوؤه وكفُوؤه: مثله.

ابن منظور در لسان العرب: الكفَى النظير، وكذلك الكُفُوُ وَالْكَفُوُ، عَلَى فَعَلٍ وَفُعُولٍ. وتقول: لا كفاء له بالكسر وهو في الاصل مصدر، ای لانظير له.

ازهری در تهذیب اللغه: وقال الزجاج في قوله «ولم يكن له

۱۲. ابن القطاع نیز در کتاب الافعال خود همین گونه ضبط کرده است. ۲۶

از ملاحظه و مقایسه آن ها به دست می آید که بسیاری از آن ها درباره ماضی خسر و مضارع آن از لحاظ باب و حرکات بحث نکرده اند. بعضی اضافه کرده اند از باب منع و فرح است. قرائت جلال بن ابی بردة هم همین طور است ۲۷؛ اما این که خسر از باب ضرب نیز استعمال شده باشد، آن را سید مصنف تصریح کرده و جزو مسلمات شمرده است؛ بدون این که در کلام او تطویل ممل باشد. به شذوذ آن نیز اشاره نکرده است، بدان گونه که در بصائر بود. اما این که خسر از باب نصر باشد، آن را نیز سید مصنف مسلم گرفته است؛ ولی لغویین در معاجم خود نیاورده اند با آن که قرائتی طبق آن آمده پس وجهی ندارد که لغویین وزن نصر را نیاورند.

۱۰. حروف تعدیه: معاجم لغوی عربی در این میدان وادی، دارای دو خلل اساسی هستند: اوّل در کتاب های لغوی دیده می شود که لغویین لفظی را با لفظ دیگر تفسیر می کنند، بدون آن که توجه به تعدیه آن دو داشته باشند، که هر یک با لفظ خاصی متعدی می شود؛ مثلاً جوهری در صحاح اللغه گفته: الْوَجَلُ: الخوف، و عبارت فیروزآبادی در القاموس المحيط و فیومی در المصباح المنیر نیز همین گونه است، با آن که وَجَلٌ یا مِنْ متعدی می شود و خاف متعدی بنفسه است. ۲۸

ولی این اشکالات بر سید مصنف وارد نیست؛ زیرا آن بزرگوار نهایت دقت را در تفسیر و شرح لغات به کار گرفته، تا هیچ گونه اشتباهی پیش نیاید. مثلاً درباره لغت «العْتَبُ» می نویسد:

«عَتَبَ عَلَيْهِ، وَ عَتَبَهُ: إِذَا وَجَدَ عَلَيْهِ». پس به روشنی می بینیم که عَتَبَ وَ وَجَدَ هر دو با یک حرف متعدی می شوند، و آن حرف علی است. علاوه بر آن اشکالی ندارد که العْتَبُ را به الملامة تفسیر کنیم؛ زیرا الملامة مثل العْتَبُ، دو گونه استعمال دارد؛ یعنی هم متعدی بنفسه و هم به حرف جر می باشد.

دومین اشکال اساسی که کتاب های لغت دچار آن هستند، آن است که لغویین در صدد شرح لغات و بیان معانی افعال برآمده، ولی هیچ گاه به ذکر حرفی که افعال با آن متعدی می شوند؛ نپرداخته اند. آری، گاهی آن را با فعلی تفسیر می کنند که متعدی به حرف جر باشد و خواننده نمی تواند دقیقاً به دست آورد، که فعل مفسر با چه حرفی تعدیه می شود. ولی در این میدان سید مصنف گوی سبقت را از دیگران ربوده و نهایت دقت را انجام داده است و هر فعلی را که متعدی به حرف

۲۵. الاعمال (سرقسطی)، ج ۱، ص ۴۳۵.

۲۶. همان (ابن القطاع)، ج ۱، ص ۲۷۹.

۲۷. معجم اللغات القرآنیة، ج ۷، ص ۴۶.

۲۸. تفسیری السمود، ج ۸، ص ۱۷۷.

كفؤاً أحد . « فيها أربعة أوجه ...

صغاني در العباب : الكفيع : النظير ، وكذلك الكفوء والكفوء
- بالضم فيهما على فعل ، و فُعُول والكفوء بالكسر ... والكفاء مثال
الكساء وهو في الاصل مصدر .

صاحب بن عباد در المحيط : الكفؤ : المثل ... وهو كفيثك :
ای كفؤ لك ... والكفيء على وزن فعيل هو الكفؤ ... وفلان كفاء
لك^{۲۹} .

از مقایسه این هشت معجم لغوی که ذکر شد ، با آنچه سید
مصنف در الطراز آورده ، باید سر تواضع فرود آورد ، و در مقابل
آدب لغوی او زانوی ادب زد .

نمونه های دیگری نیز در این مقارنه می توان به عنوان شاهد
ذکر کرد که موجب تطویل می شود . می توان به مقدمه الطراز
(ص ۱۶۳-۱۷۶) مراجعه کرد .

۱۲ . وفاق اصول لغت با اشتقاق صرفی : از تمیيزات مكتب و

منهج سید مصنف در الطراز ، توفیق بین اصول لغویة و
مسموعات لغوی است . سبک سید این است که بر مسموعات
تکیه کند ، و اگر برای آن وجه لغوی باشد ، آن را بپذیرد . اگر
قواعد لغوی و صرفی و اشتقاق یک کلمه اقتضا کند که آن کلمه
در کلام عرب وجود داشته باشد ، از اشتقاق آن پی به صحت و
سقم آن می بریم . سید مصنف در ماده «سَوَا» می نویسد :
«المساواة خلاف المسرة الجمع مساوی بترك الهمزة تخفيفاً
وبدلت مساويه : نقائضه ومعاييه ، قيل لا واحد لها كالمحاسن .»

بسیاری از لغویین تصریح کرده اند که «المساوي» مفردی از
جنس خود ندارد ؛ همان طور که ابن منظور افریقی در ماده «امم»

از لسان العرب تصریح کرده^{۳۰} و میدانی نیز در مجمع الامثال در
ذیل بحث از مَثَل «الحيل تجرى على مساويها» فرموده :

«لحياني گفته مفردی برای کلمه المساوی وجود ندارد ، مثل
کلمه المحاسن والمقاليد^{۳۱} . بعضی از لغویین تصریح کرده اند
که مفرد آن کلمه سوء است . البته این جمع قیاسی نیست .

ابوالعبید البکری در کتاب فصل المقال گفته است : ابوبکر
ابن القوطية فرموده است که المساوی جمع سوء است ؛ البته بر
غیر قیاس است . غیر او گفته است : مفردی از جنس خود
ندارد .^{۳۲}

این که مفردی برای آن وجود ندارد ، سید علی خان آن را
ضعیف شمرده است ؛ زیرا تا وقتی که بتوان برای جمع مفردی
تصور کرد که مطابق با اصول صرف و لغت و اشتقاق باشد ،
نباید گفته شود که این جمع مفردی ندارد .

ولی رأی و نظریه دیگر که مفرد آن کلمه سوء باشد و این جمع
برخلاف قیاس است ؛ سید مصنف از این قول نیز اعراض کرده و

اصلاً متعرض آن نشده است و این ذکر نکردن مشعر به سستی و
سقوط آن است ؛ زیرا ورود یک مفرد برخلاف قیاس در نهایت
شذوذ است و نمی توان به این خلاف قاعده و شذوذ قایل شد .
به ویژه آن که مفردی که مطابق اشتقاق و اصول لغت باشد ، وارد
شده است .

ابن منظور (۷۱۱ق) در ماده «طیب» از لسان العرب گفته
است : «قال الأصمعي أطمعنا من مطايها وأطايها ، واذكر
منانتها وأنانتها ، وامرأة حسنه المعاري والخيل تجرى على
مساويها ، الواحد ، مسواة ، ای علی مافیها من السوء کیف ما
تكون عليه من هزال او سقوط منه ، والمحاسن والمقاليد :
لا يعرف لهذه واحدة : وقال الكسائي : واحد المطايب مطيب ، و
واحد المعاري : معری ، و واحد المساوی : مسوی ! .» اصمعی
گفته است : گفته می شود اطعمنا من مطايها وأطايها ، یعنی :
«طعام ده ما را از پاکیزه ها واذكر منانتها وأنانتها .»

فیومی نیز در المصباح المنیر معتقد است که مفرد مساوی
مسواة است ، ولی دو نظریه دیگر را نیاورده است .

ابن اشتقاق صحیح را فخرالدین طریحی (۱۰۸۱ق) در
کتاب مجمع البحرین آورده است .

این جا است که به برتری منهج و مسلک سید مصنف در مورد
کلمات به خوبی پی می بریم که چگونه بین اصول لغویة و قواعد
صرفیه و مبانی علم اشتقاق با آنچه که گفته شده یا گفته می شود ،
تطبیق کرده و حقیقت را به دست آورده است . بنابراین به تصریح
اصمعی و کسائی و غیر آن دو از ائمه لغت ، مساوی مفرد دارد و
این جمع مطابق با اشتقاق است و ضرورتی ندارد که گفته شود
مفردی ندارد یا مفرد دارد ولی بر طبق قیاس نیست . پس سید
مصنف در منهج خود ، اول بر مسموعات تکیه می کند ، اگر
صحیح باشد ؛ همان طور که اخذ به قیاس می کند ، در جایی که
قیاس استعمال آن لفظ وجود داشته باشد . وقتی آرای لغویین
متعدد باشد ، یا مسموعات از لغت عرب متعدد باشد ، آن لفظی
را ثابت می کند و مسموعی را ثبت می کند که مطابق قواعد و
اصول لغت و صرف و اشتقاق باشد .

۱۳ . شرح لغات : از نکته هایی که در منهج سید مصنف لحاظ
می شود و بسیار مورد توجه و عنایت وی است ، دقت او در
برگزیدن الفاظ برای معانی لغت است . او معانی لغت را
به خوبی توضیح می دهد ؛ اگرچه لغویین آن تعبیرات را نیاورده و

۲۹ . البحر المحيط ، ج ۸ ، ص ۱۸۹ .

۳۰ . لسان العرب ، ج ۱۲ ، ص ۳۳ .

۳۱ . مجمع الامثال ، ج ۱ ، ص ۲۳۸ .

۳۲ . فصل المقال فی شرح کتاب الأمثال (البکری) ج ۱ ، ص ۱۵۹ .

أوب کنیم؛ ولی وصف علو و بالا رفتن و صعود به کوه‌ها را بیان نمی‌کند؛ زیرا زنبور عسل فقط به مناطق بلند و مرتفع مراجعه نمی‌کند؛ بلکه هر وقت بخواهد به خانه خود مراجعه می‌کند. پس مراد شاعر غیر از آن چیزی است که ذکر کرده‌اند و بلکه أوب به معنای باران، مناسب‌تر است. زیرا مکان عالی و بلند و مرتفع است که جز ابر و باران به آن نمی‌رسد و وصف ممدوح به این حالت، عین مبالغه در علو است. پس باران أوب نامیده می‌شود، همان‌طور که به باران رَجْع نیز می‌گویند. زمخشری گفته است: «سَمَى المَطَر رَجْعاً، كما سَمَى أوباً». قال: رَبَّاءُ شَمَاءَ لا يَأْوِي لِقَلَّتْهَا الا السَّحَابُ والْأُوبُ والسَّبِيلُ». باران را به نام مصدر أوب و رجع نامگذاری کرده‌اند، زیرا ابرها آب را از دریاها حمل می‌کنند و آن را به زمین برمی‌گردانند.^{۲۳}

قرطبی نیز در تفسیر خود گفته است: باران أوب نامیده می‌شود، همان‌طور که رجع نامیده می‌شود.^{۲۴} آن‌گاه شعر هذلی را آورده و تأیید می‌کند آنچه را سید مصنف مدنی برگزیده است.

۱۴. ذکر فواید لغوی و نحوی و صرفی: آنچه از ممیزات مهم الطراز شمرده می‌شود گردآوری فایده‌های لغوی و غیر آن است وی. اختلاف‌های موجود در کلمات و آرا را آورده است و به عنوان مثال در منع صرف کلمه اشیاء می‌نویسد:

«قال الخليل وسيويه و جمهور البصريين: هي اسم جمع كطرفاء- وأصلها: شيشاء بهمزتين بينهما ألف، فقلبت بتقديم لامها على فائها فصار وزنها كقعاء ومُنَعَتِ الصرف لالف التانيث الممدودة وقال الأخفش: هي جمع شئ وأصلها أشيياء، على أفعلاء فاجتمعت همزتان فحذفت الهمزة التي هي لام الكلمة وفتحت الياء ليسلم الجمع، فصارت أشيياء على أفعاء، ومنعت الصرف لألف التانيث وقال الكسائي: هي جمع شئ و وزنها أفعال؛ كبيت وأبيات و شيخ وأشيخ، و مُنَعَتِ الصرف لثبتهما بحمراء في كونها جمعت على أشيوات كما جُمع حمراء على حمراوات. قال الجوهرى: وهذا القول يدخل عليه ألا يُصرف أبناء وأسماء. وتعقبه الفيروزآبادى بانه لا يلزم لانهم لم يجمعوا أبناء وأسماء بالالف والتاء. وهذا عجيب منه فان كتب الصنعة كاد أن لا يخلو منها كتاب من حكاية أبناءوات وأسماءوات- قال في التسهيل وشرحه: وقد يجمع أفعال بالالف والتاء كقولهم في جمع أسماء: أسماءوات وفي أبناء سعد أبناءوات. قال ابوحيان في الارتشاف: قالوا أبناء سعد وأبناءوات، وأسماء جمع اسم،

۳۳. الكشاف، ج ۴، ص ۷۳۶.

۳۴. الجامع لاحكام القرآن، ج ۲۰، ص ۱۰.

يا غير آن را ذکر کرده باشند.

ما در این جا به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم: سید مصنف در ماده «أوب» فرموده: الأوب، كسُوب، المطر، والسحاب، والرياح. وقتی به معاجم لغوی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که کتاب‌های لغت متداول در معنای أوب، کلمه مطر را نیاورده‌اند و در مقابل آن از معانی کلمه أوب، «فعل» را ذکر کرده‌اند. لغویون این تفسیر کلمه أوب را به فعل از لابه لای تفسیر شعر مُتَنَخَّلْ هذلي در آورده‌اند. او در شعری گفته است:

رَبَّاءُ شَمَاءَ لا يَأْوِي لِقَلَّتْهَا
الا السَّحَابُ وإلا الأوب والسَّبِيلُ

سُكْرَى در شرح آن گفته است: والأوب: رجوع النحل، والسَّبِيلُ: القَطْر حين يسيل؛ أوب رجوع زنبور عسل به کندو است؛ و سَبَل قطره‌های باران است هنگامی که جریان پیدا می‌کند.

صاغانی در التكملة والذيل والصلة: الأوب: السحاب، والأوب: الريح، والأوب: جماعة النحل، قال المتفضل الهذلي - واسمه مالك بن عويمر - يرثي ابنه أئيلة:

رَبَّاءُ شَمَاءَ لا يَدْنُو لِقَلَّتْهَا
الاسحاب والا الأوب والسَّبِيلُ

ابن منظور افریقی در لسان العرب: الأوب: النحل وهو اسم جمع كأن الواحد أيب، قال الهذلي: رَبَّاءُ شَمَاءَ... وقال ابو حنيفة: سميت أوباً لإيابها الى المباءة، قال: وهي لا تزال في مسارحها ذاهبة وراجعة حتى اذا جنح الليل آبت كلها حتى لا يتخلف منها شئ. یعنی: أوب، زنبور عسل و اسم جمع است. مفرد آن أيب. ابوحنيفة گفته است: أوب نامیده شده است زیرا به لانه خود برمی‌گردد و زنبورها به سوی لانه‌های خود در رفت و آمدند. وقتی که شب فرا می‌رسد، همه به سوی لانه برمی‌گردند.

فیروزآبادی نیز از جمله معانی أوب، نحل را ذکر کرده و زبیدی نیز در تاج العروس عبارت او را شرح کرده و همان شعر هذلی را آورده است.

از مقایسه کتاب‌های لغت از متقدمین تا عصر سید مرتضی زبیدی در تاج العروس، به خوبی روشن می‌شود که تمام آن‌ها این معنی را از شاعر هذلی گرفته و أوب را به نحل تفسیر کرده‌اند. سید مصنف این تفسیر را نمی‌پسندد؛ زیرا این معنی با تمام شعر نمی‌سازد، اگرچه وجهی ضعیف باشد. به همین جهت مصنف از آن اعراض کرده؛ زیرا صرف رجوع زنبورها به عسل به خانه‌ها در شب باعث نمی‌شود که آن‌ها را توصیف به

و آسموات فکیف ساغ له إنکار ذلک؟ الا ان کان لم یطلع علیه فلم یکن للبدار بالانکار وجه.»

از مثال فوق و مقایسه بیان لغات فهمیده می شود که چگونه سید مصنف علاقه وافر به گردآوری اقوال درباره کلمات و وجوه آن را دارد.

۱۵. دقت در سلاست عبارت و سادگی فهم و تفهیم: از جمله اشکالات مهم و بزرگی که بر معاجم لغوی وارد است، غموض در بیان عبارات است. تعبیرات کتاب های لغت گاهی به گونه ای است که انسان خواننده نمی تواند به مفهوم و معنای لفظ پی ببرد. چه بسا شرح لغتی را با لفظی شرح می دهند که از خود لغت اول مخفی تر است و یا حداقل با آن مساوی است. بسیاری از علمای لغت که پس از مرحوم سید علی خان مدنی (۱۲۰ق) آمده اند، بر این نکات تنبیه و آگاهی داده اند؛ ولی در معاجم لغوی قبل از او نمی توان این گونه نقدها و آگاهی را یافت.

میرزا محمد علی شیرازی در مقدمه کتاب معیار اللغه، در مقام بیان عیب ها و نواقص معاجم قبلی می گوید:

از جمله این نقایص عبارت است از تفسیر کلمه به گونه دور؛ مثلاً می گویند: العودّه الرقیه والرقيه العودّه؛ و هر دو در نزد بیش تر مراجعه کنندگان مجهول است. و یا تفسیر کلمه ناشناخته را به کلمه مجهول دیگری تفسیر کرده اند. مثل الحثربه: الحثرمة؛ دائرة وسط لب.^{۳۵}

استاد سعید الخوری نیز بر این مشکل واقف شده، می نویسد: «مقصد ثانی در تساهل لغویین است در تعریف دوری. و دور در تعریف آن است که چیزی را به لفظی تفسیر کنید، آن گاه لفظ دوم را با همان لفظ اول تفسیر کنند. این گونه تعریف در نزد منطقیین عیب شمرده می شود؛ مثل خلق ← بلی ← اندرس ← رث ← خلق، که تمام آن ها به معنای کهنه شد، می باشد.» ولی در این میدان سید مصنف کلمات را با الفاظ روان و روشن و واضح تفسیر کرده است. او کوشش و تلاش دارد تا خواننده را از گرداب و حیرانی خلاص کند و او را از سرگردانی و مراجعه از این کلمه به کلمه دیگر، نجات دهد. از این رو کلمه مفسر را در جای خود به بهترین وجه و سلیس ترین عبارات توضیح داده است. در مقدمه الطراز (ص ۲۱۵) مثال های بسیاری ذکر شده، ولی به ذکر یک مثال بسنده می کنیم:

فیروزآبادی در ماده حمأ در القاموس المحيط نوشته است: «ورجل حمی العین کخجل: عیون.» زبیدی عبارت فیروزآبادی را شرح داده، می نویسد: «رجل حمی العین، کخجل: عیون.

مثل نجیء العین؛ عن الفراء قال: ولم نسمع له فعلاً.» صغانی در التکملة والعباب نظیر این عبارت را آورده و نوع کتاب های لغت بدین گونه است که کلمه حمی را به «نجی» تفسیر کرده اند، یا گفته اند: الحمی العین: عیون. در این صورت کسی نه به طور دقیق معنای مفسر را درک می کند و نه معنای مفسر را؛ لذا باید به لغت نجأ و عان مراجعه کند تا معنای لغت فوق را درک کند. در این جا ارزش و امتیاز الطراز به خوبی روشن می شود. زیرا فرموده است: «رجل حمی العین، کخدر، شدید الإصابة بالعين.»

از آنچه نگاشتیم به خوبی روشن می شود، که چگونه سید به شرح و بسط معانی لغات پرداخته، و آن را در نهایت دقت و سلاست توضیح داده و هیچ گونه ابهامی را باقی نگذاشته است.

مجاز

از نکات سختی که در کتاب های لغت وجود داشت و بلکه از معضلات و مغلفات باب لغات است، تشخیص مجاز از حقیقت و تمییز آن دو از هم است. لغویون در صدد تدوین کلمات و استعمالات عرب بوده و بر گردآوری لغات حریص بوده اند؛ بدون این که بین مجاز و حقیقت فرق نهند، و لغات و استعمالات مجازی را از هم جدا کنند. زیرا هدف عمده آن ها ثبت و ضبط کلمات به گونه صحیح و به همان وجهی که از عرب صادر شده، بوده است. ولی عنایت به گونه ها و وجوه استعمالات نداشته اند. اولین کسی که در صدد برآمد تا بین استعمالات مجازی و حقیقی جدایی و تمییز افکند محمود بن عمر الزمخشری (۵۲۸ق) است.

علمای علم بلاغت و فصاحت از قدیم به بحث مجاز و حقیقت پرداخته و ملاک شناخت بین حقیقت و مجاز را بیان کرده اند. اگرچه بعضی اصل وجود مجاز را در لغت عرب منکر شده اند، ولی این رأی ضعیف و بی دلیل است. آری، علمای بلاغت در فصل خاصی به بیان مجاز پرداخته، و علاقه های بین حقیقت و مجاز را بیان کرده اند. تفتازانی در المطول که شرح تلخیص المفتاح سکاکی است، بیش از ۲۵ علاقه را ذکر و در موضوع مجاز بسیار بحث کرده است. بلی لغویین قبل از زمخشری در گردآوری لغات و استعمالات مجازی، کتاب و نوشته ای مستقل تدوین نکرده اند؛ زیرا شناخت و ذکر و امتیاز حقیقت از مجاز مشکل است.

۳۵. معیار اللغه، ج ۱، ص ۲.

داشته باشد. مجاز مرکب، لفظی است که در چیزی استعمال شده که با معنای اصلی مشابهت دارد با قرینه این گونه مجاز نیز در مفرد است.

مجاز مرکب، لفظ مستعمل است در چیزی که به معنای اصلی تشبیه شده است. غرض مبالغه در تشبیه است؛ همان طور که انسان به کسی که متردد در امری است، می گوید: می بینم تو را که یک قدم پیش می گذاری و یک قدم پس.

یکی از مهم ترین شاخص های کتاب الطراز پرداختن به بحث مجاز است. او حقیقت الفاظ را جدا کرده، آن گاه به بحث مجاز پرداخته است. علامه سید مرتضی زبیدی نیز در کتاب تاج العروس به معانی مجازی لغت اشاره کرده، ولی مجاز را با حقیقت آمیخته و حتی لغت های مجازی را با لغت های حقیقی خلط کرده است. ولی سید مصنف، فصلی را به عنوان مجاز گشوده است؛ یعنی در بخش اول از شرح هر لغت، معنای حقیقی الفاظ را بحث می کند، آن گاه معانی مجازی الفاظ را آورده است. اما او در بخش و فصل مجاز سه نکته مهم را مراعات کرده، بحث مجاز را با سه مشخصه دنبال می کند.

۱. ذکر مجازاتی که در سایر معاجم نیامده است؛ تتبع و گستره تحقیق و تفحص سید مصنف، به گونه ای است که بسیاری از لغات و استعمالات مجازی را که در سایر کتاب های لغت نیامده، ذکر کرده است. این گردآوری حاصل سعه اطلاعات او و عنایت فوق العاده او به مجاز است. به همین جهت لغاتی را ذکر کرده که در سایر کتاب های لغت متداول نیست. به عنوان مثال در کلمه صدر، بسیاری از استعمالات مجازی آن را ذکر کرده است، و اگر لغوین ذکر کرده اند، تصریح نکرده اند که این معنی و استعمال، مجاز است.

۲. شرح عبارات؛ سید مصنف نسبت به محمود بن عمر زمخشری (۵۳۸ق) تواضع کامل و فوق العاده ای دارد. بر همین اساس بر آرا و افکار زمخشری بسیار تکیه کرده و در پاره ای از موارد کلمات و استعمالاتی را که زمخشری ذکر کرده، شرح و بسط می دهد. سید با دقت فراوانی، بسیاری از مواردی را که در کلمات زمخشری آمده، بیان کرده است. تمام لغوین که بعد از زمخشری آمده اند، کلمات او را به عین الفاظ نقل کرده اند، ولی متعرض شرح و بسط و رفع اجمال و ابهام از کلمات زمخشری نشده اند. سید مصنف، غوامض عبارات زمخشری را گشوده و مغلفات آن را باز کرده است.

مثلاً زمخشری در کلمه جَسَأَ، معنای آن را بیان نکرده است و فقط متعرض برخی استعمالات آن شده است؛ ولی سید در شرح

سید علیخان در شرح کلمه جوز، مجاز را اینسان توضیح می دهد:

المجاز: ما عدل به من اللفظ عما یوجبه اصل اللغه وهو ما استعمل فی غیر ما وُضِعَ له لمناسبة بینهما، فان كانت العلاقة المصححة له غیر المشابه فهو مرسل، کالید فی النعمة لانها مصدرها والا فاستعارة. کالأسد فی الشجاع؛ والمجاز العقلی: اسناد الفعل الی غیر ما هو حقه أن یسند الیه ك«بنی الامیر المدینة» او ايقاعه علی غیر ما حقه أن یوقع علیه ك«أجريت النهار» او اضافة المضاف الی غیر ما حقه أن یضاف الیه ك«سارق اللیلة» كل ذلك لملاسة ما، ویسمى مجازاً حکمياً وإسناداً مجازياً.

والمجاز اللغوی: هو الكلمة المستعملة فی غیر ما وضعت له بالتحقیق لا بالتأویل فی اصطلاح به التخاطب مع قرینه مانعة عن ارادته، ای ارادة معناها فی ذلك الاصطلاح ولا یكون الا فی المفرد.

والمجاز المركب: هو اللفظ المستعمل فیما شبّه بمعناه الاصلی ای بالمعنی الذی یدل علیه ذلك اللفظ مع قرینه مانعة عن ارادته، ای ارادة معناها فی ذلك الاصطلاح ولا یكون الا فی المفرد.

والمجاز المركب: هو اللفظ المستعمل فیما شبّه بمعناه الاصلی، ای بالمعنی الذی یدل علیه ذلك اللفظ بالمطابقة للمبالغة فی التشبیه، كما یقال للمتردد فی أمر: أراك تقدم رجلاً وتؤخر آخری.

مجاز عبارت از لفظی است که از معنای موضوع له آن عدول شده و در غیر ما وضع له استعمال شده باشد؛ به خاطر مناسبتی که بین معنای حقیقی و مجازی آن وجود دارد. اگر آن علاقه مصححه بین معنای مجاز و حقیقت غیر از مشابهت باشد، به آن مجاز مرسل گویند؛ مثل استعمال ید در نعمت، زیرا دست محل صدور نعمت است. اگر علاقه مشابهت باشد به آن استعاره می گویند. مثل اسد در معنای شجاع. مجاز عقلی عبارت است از اسناد فعل به غیر آنچه حق آن باشد. مثل این که گفته شود: بنی الامیر المدینة. یا فعل را بر چیزی واقع سازند که حق آن نباشد. مثل این که گفته می شود: أجريت النهار؛ یا مضاف را به چیزی نسبت دهی که حق آن نباشد، مثل سارق اللیلة تمام این ها به خاطر مناسبتی است که بین آن دو می باشد. مجاز لغوی، کلمه ای است که در غیر موضوع له استعمال می شود. البته این استعمال تحقیقی باید باشد نه تأویلی، و باید در اصطلاح مخاطب، قرینه ای مانع وجود

آن آورده است: جَسَأَ البحر بامواجه: قَدَفَ.

مثال دیگر: زمخشری در ماده وطأ فرموده است: وطئهم العدد وطأة منكرة... وثبت الله وطأته.

فلان وطئ الخلق...

ودابة وطیئة: بینة الوطأة

وهو فی عیش وطئ

وأنا أحب وطأة العیش.

این استعمالات را زمخشری ذکر کرده، بدون آن که لغات آن را تک تک توضیح دهد. ولی سید مصنف همین عبارت زمخشری را آورده؛ ولی مجاز را بدین گونه آورده است: وطئهم العدو وطأة منكرة: أخذهم أخذاً شديداً وطئهم.

وثبت الله وطأتك: سدّدك ونصرک.

وفلان وطئ الخلق: دَمَّته...

ودابة وطیئة: سهلة السیر متفاده.

وهو فی عیش وطئ، ووطأة من العیش، کساحابه: فی حفص منه.

همان طور که ملاحظه می شود زمخشری عبارت را آورده، به مجاز بودن آن اشاره کرده است، ولی لفظ را شرح نکرده است. این سبک و سیره در تمام کتاب الطراز رعایت شده، و سید گره های کلام زمخشری را رفع کرده است.

۳. ذکر وجه مجاز؛ از نکات مهمی که سید مصنف به آن پرداخته و آن را ذکر کرده، بیان وجه و علقه مجازیت لفظ است. لغویین، متعرض معانی مجازی تمام لغت ها نشده اند و زمخشری اگرچه متعرض ذکر پاره ای از لغات شده، به بیان علقه و ارتباط بین معنای حقیقی و مجازی پرداخته است. بیان وجه مجاز احتیاج به ممارست فراوان با لغات، و فرورفتن در کتاب های لغت دارد. البته او هرچه را که زمخشری گفته، پذیرفته است و در مواردی نیز متعرض نقد آن ها نیز می شود.

مثلاً در ماده سرأ می نویسد: سرأت المرأة و سرأت تسرئة: کشر اولادها؛ زنی که فرزندان او زیاد باشد، با لفظ سرأ از او تعبیر می شود. سپس او را به ملخ تشبیه می کند؛ زیرا ملخ بنا بر آنچه که در خبر آمده است، هر بار ۹۹ تخم می گذارد. این استعمال را صاحب بن عباد در المحيط^{۳۶} و محمد بن الحسن بن درید در جمهرة اللغه^{۳۷} و علامه صفغانی در التکملة آورده اند.

سید مرتضی زبیدی در تاج العروس عین همان تعبیر را آورده است، ولی آن را شرح نمی دهد. اتفاقاً عین این تعبیر در کتاب الافعال سرقسطی^{۳۸} و الافعال ابن قطاع و لسان العرب ابن منظور افریقی آمده است، ولی هیچ یک اشاره نکرده اند که این استعمال

مجازی است. زمخشری اصلاً در أساس البلاغه متعرض آن نشده؛ اما خلیل بن احمد فراهیدی در العین آن را آورده و کلام او اشعار به مجازیت دارد. در مقابل آن لفظ مجازی را اختصاص داده به «سرأت الجرادة أی ألفت بیضها». او بعد از آن که این عبارت را آورده می گوید: «وربما قيل سرأت المرأة اذا کشر اولادها وکلدها و فی الشعر أحسن^{۳۹}». همان طور که از عبارت سید مصنف به خوبی آشکار است، استعمال آن درباره زن مجاز خواهد بود. سپس وجه مجازیت یعنی علقه بین معنای حقیقی و مجازی را بیان می کند. از بیان فوق به خوبی عنایت خاص سید مصنف به مجاز روشن می شود.

شرح لغات قرآن

همان گونه که در بیان منهج سید مصنف ذکر کردیم، سید مصنف سبکی را در چینش مطالب لغوی در پیش روی ما قرار داده که قبل از او کسی از لغویین مراعات نکرده است. او دومین عنوان را در ذیل هر لغت عنوان «الکتاب» قرار داده و به شرح کلمات قرآن کریم پرداخته است. بنا بر این مصنف فقط تفسیر لغوی نکرده و به آنچه فراء و نحاس و زجاج و ابن جنی و غیر آن ها از اساطین لغویین گفته اند، اکتفا نمی کند، بلکه اعتنای فوق العاده ای دارد به بیان مراد آیه شریفه. بنا بر این بیش تر اهتمام و قصد او متمرکز در تفاسیر معتبره است. برای آن که چکیده آن ها را بگیرد، و انتخاب کند آنچه را که اقرب به مقصود از آیه است. لذا گاهی می بینیم اکتفا می کند بر آنچه که در تفسیر کشف ذکر شده و گاهی آنچه را که در مجمع البیان وجود دارد، ذکر می کند. از تفسیر رازی و تفسیر ابی السعود و سایر تفاسیر نیز بسیار استفاده می کند. در این جا مناسبت دارد نمونه هایی را از بحث های قرآنی الطراز ارائه کنیم تا منهج سید در بحث شرح لغات قرآن روشن شود.

در ماده قرأ در «ثلاثة قروء» می نویسد:

قال الاصمعی جاء هذا علی غیر قیاس، والقیاس وثلاثة أقرؤ لان أقرؤ للجمع الكثير، ولایجوز أن یقال ثلاثة فلوس، بل ثلاثة أفلس، فاذا کثرت فهی الفلوس واجیب بأن المراد ثلاثة من القروء، او کانت کل مطلقة یلزمها الکثرة فالقروء کثیرة، وان کانت فی القسمة ثلاثة، او هو

۳۶. المحيط، ج ۸، ص ۳۷۳.

۳۷. جمهرة اللغه، ج ۲، ص ۱۰۹۹.

۳۸. الافعال، ج ۳، ص ۵۲۲.

۳۹. العین، ج ۷، ص ۲۹۲.

است. او در شرح کلمات قرآنی به صرف اقوال لغویین اکتفا نکرده، بلکه کلمات مفرده و گاهی آیات شریفه را براساس روایات وارده از اهل البیت تفسیر می کند. سنت شریفه رسول خدا را آورده، و روایات اهل بیت را بر آن می افزاید. به عنوان مثال سید مصنف در کلمه نبأ می نویسد: «عمّ یتسائلون، عن النبأ العظیم» مراد از نبأ قرآن است؛ زیرا از غیب خبر می دهد، یا از بنای قیامت سخن می گوید یا مراد اختلافاتی است که درباره اثبات صانع و صفات او و نبوت پیامبر (ص) دارند. در اخبار اهل بیت (ع) مراد از نبأ علی (ع) است و در همین مورد شاعر می گوید:

هو النبأ العظیم و فلک نوح
و باب اللّه و انقطع الخطاب

از نکته های مهم دیگری که سید مصنف در بخش شرح و تفسیر آیات شریف مراعات کرده، دقت او در تفسیر پاره ای از آیات است که تفسیر آن ها مشکل است. او رأی خود را در آن ها مطرح کرده و آن را با دلیل و برهان توضیح داده است. به عنوان مثال در ماده لآل آرای مطروحه در آیه شریفه «یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» را مطرح کرده است؛ ولی آن ها را نپسندیده و فرموده است: «یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» من البحرین الملح والعذب، قالوا: نسبة خروجهما الی البحرین - مع أنهما لا یخرجان الا من الملح - لأنهما انما یخرجان من ملتقى الملح والعذب او لانهما لما التقیا وصارا کاشی الواحد صح نسبه إلیهما، وقیل هو علی حذف المضاف، ای من أحدهما؛ والحق أن اللؤلؤ یخرج من البحر الملح، ومن الأمکنه الی فیهما عیون عذبه فی مواضع من البحر الملح، کما شوهد ویؤیده قوله تعالی «ومن کل تأکلون لحمًا طریاً وتستخرجون حلیة تلبسونها» بل قال یحیی بن ماسویه فی کتاب الجواهر: مغاص العین فی الماء العذب فی خور الصین، وهو مغاص کبیر یخرج منه متاع کثیر؛ ویقع فیہ اللؤلؤ الکبار، فلا حاجة الی هذه التکلفات. ۴۰ گفتنی است که هر سه وجه را از مخشری در کشف آورده ۴۱ و طبرسی نیز در مجمع البیان دو وجه را آورده، ۴۲ و رأی آخری را ابوعلی فارسی گفته است، بدان گونه که در تفسیر قرطبی وجود دارد. ۴۳

من ایراد جمع الکثرة فی مقام جمع القله بطریق الاتساع، فان ایراد کل من الجمعین مکان الآخر شائع ذائع.

اصمعی گفته است: ثلاثه قروء برخلاف قیاس آمده و قیاس ثلاثه أقرء به صیغه جمع قلّه است؛ زیرا وزن فعول (قروء) جمع کثرة است و جایز نیست گفته شود ثلاثه فلوس، بلکه گفته می شود ثلاثه أفلس. ولی در آیه شریفه مراد ثلاثه من القروء است؛ یعنی تمییز محذوف است و قروء تمییز نیست. یا این که چون هر مطلقه ای لازم می آید آن را کثرت، پس قروء بسیار است؛ یعنی هر مطلقه چند قراء باید داشته باشد. همچنین استعمال جمع کثرة در مقام قلّه می تواند از باب اتساع باشد. چه این که استعمال هر جمعی در جای جمع دیگر، شایع و بسیار است.

در کشف زمخشری فقط وجه اخیر ذکر شده است. گاهی علاوه بر آرای مفسران، به اقوال اهل تأویل نیز توجه می کند. او در ماده برآ تصریح می کند که از غزالی استفاده کرده است.

اهتمام به قراءات

در مقوله قراءات، سید مصنف به صرف نقل قراءات قرآنی اکتفا نکرده است؛ بلکه علاوه بر آن به بحث پیرامون قراءات می پردازد و گاهی قرائتی را مطرح می کند که طبق ماده لغوی که در قرآن استعمال شده، جائز و رواست؛ اگرچه قرائت قرآن امروز مناسبت با آن نیست. مثلاً در ماده ربأ فرموده است: «اهتزت وربأت» را ابو جعفر به همزه قرائت کرده در هر دو سوره حج و فصلت؛ یعنی «بلند شد (=ارتفعت)؛ زیرا وقتی که نزدیک شود زمان رویدن گیاه، زمین بالا می آید. آنچه در قرآن و طبق قرائت عاصم وجود دارد «واهتزت وربت» است. ربت مقصور است؛ از ربانه مهموز اللام یعنی ربأ. راغب اصفهانی می گوید: «فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت»، ای زادت زیاده المتربی.

همان طور که ملاحظه می شود سید مصنف در ماده ربأ به قرائتی اشاره کرده که در آیه شریفه وجود دارد، ولی در قرائت فعلی قرآن این گونه نیست.

توجه به روایات

از نکات برجسته و ارزشمندی که سید مصنف در کتاب الطراز مراعات کرده، آن است که به روایات اهل البیت در زمینه شرح لغات قرآن چنگ زده است. این روش خاص پیروان اهل البیت

۴۰. املاء ما من به الرحمن، ج ۱، ص ۶۹.

۴۱. الکشاف، ج ۴، ص ۴۲۵.

۴۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۰۱.

۴۳. الجامع للاحكام، ج ۱۶، ص ۲۹.

الأثر

در میان قدما این بحث مورد مناقشه و نزاع قرار گرفته که آیا می توان به حدیث نبوی چنگ زد و در شواهد لغوی به آن استناد کرد، یا خیر. عده ای معتقد بودند که نمی توان به کلام رسول خدا در لغت استناد و استدلال کرد؛ زیرا روایان پاره ای از روایات را نقل به معنا کرده اند. حال آن که عده ای از روایان آن، عجم و غیر عرب بوده اند، و عده ای نیز اهل خطا و اشتباه بوده اند. وجوه دیگری را نیز برای عدم استشهاد به حدیث نبوی ذکر کرده اند. اولین کسی که این موضوع را طرح کرد سیبویه بود که در کتاب خود «الکتاب» به حدیث نبوی استشهاد نکرد. در فهرست این کتاب عظیم، جزء هفت حدیث نبوی دیده نمی شود و چون الکتاب در نزد علما پس از او بسیار چشمگیر و بزرگ بود، دیگران نیز از او پیروی کرده و عذرهایی برای او آورده اند. ابن صائغ اندلسی (۶۸۰ق) و ابوحیان اندلسی (۷۴۵ق) گفته اند که ائمه دو شهر بصره و کوفه به هیچ چیز از حدیث نبوی چنگ نزده اند. دکتر مهدی المخزومی گفته است: «لغویون و نحویون قدیمی مثل ابی عمرو بن العلاء و عیسی بن عمر، و خلیل بن احمد فراهیدی و سیبویه از بصریین و کسایی و فراء و غیر آن دو از کوفیین به حدیث استشهاد نکرده اند. ۴۴» این نقل ها صحیح باشد یا نه، در حقیقت ردیه ای بر ابن مالک هستند که مطلقاً به حدیث تمسک کرده است. آنچه واضح است آن است که عده ای از لغویین و نحویین به حدیث تمسک نکرده اند و اگر آن را ذکر کرده اند به گونه تیرك و استظهار بوده و این از بزرگ ترین خلل های موجود در معاجم لغوی است. ولی این سبک دوام پیدا نکرده، عده ای از نحویین و لغویین باب استشهاد به حدیث نبوی را گشودند. در رأس این گروه ابن مالک اندلسی جیانی (۶۷۳ق) بود. او بر حدیث نبوی به عنوان اصلی از اصول لغت و نحو تکیه کرد. علامه دمامینی (۸۲۸ق) گفته است که بسیاری از ائمه لغت و نحو قبل از ابن مالک بر حدیث اعتماد می کردند، بدون این که در آن شکی داشته باشند. سپس عده ای از آن ها مثل ابن جنی (۳۹۲ق) و احمد بن فارس قزوینی (۳۹۵ق) و اسماعیل بن حماد جوهری (۳۹۸ق) و ابن سیده (۴۵۸ق) و سهیلی (۵۸۱ق) و ابن برّی (۵۸۲ق) و ابن خروف (۶۰۹ق) را بر شمرده و فرموده است هیچ یک از ائمه لغت و نحو با استشهاد به حدیث نبوی مخالفت نکرده اند؛ مگر ابوحیان و ابن صائغ و جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (۹۱۱ق). ولی با همه این بحث ها و

جدل ها، لغویین هیچ گاه به سخنان ائمه اهل البیت (ع) تمسک نکرده اند. آری، از ائمه نحو، سید رضی استرآبادی (۶۸۶ق) بعد از آن که به حدیث نبوی تمسک کرده، به حدیث اهل بیت نیز چنگ زده است.

دکتر محمدرضا حمادی گفته است: رضی استرآبادی در تحقیقات ادبی خود امتیاز دیگری نیز دارد، و آن اخذ کلام ائمه اهل البیت است که شکی در آن از ناحیه فصاحت و سلامت لغوی نیست. بغدادی در ۱۹۰۳ق فرموده است: «استدلال به حدیث پیامبر را ابن مالک جایز شمرده است و شارح محقق از آن پیروی کرده و علاوه بر آنچه که ابن مالک استدلال کرده، به کلام ائمه اهل البیت نیز تمسک کرده است.»

فخرالدین طریحی اولین لغت دانی است که لغات اهل البیت را در مجمع البحرین گرد آورد. ولی آنچه او آورد، نسبت به آنچه که در کلمات اهل البیت وجود دارد، بسیار کم است. ولی سید مصنف مدنی نهایت کوشش خود را در گردآوری کلمات اهل البیت انجام داده است. وی به روشنی ابراز می دارد که حدیث حجت است؛ همان طور که آیات قرآن حجت است و از جنایت های وارد شده بر لغت، آن است که به کلمات فصیحی ای از امام علی (ع) و امام حسن و حسین و سید ساجدین حضرت سجاد و باقر و صادق (ع) و باقی ائمه (ع)، استدلال نشده است. آن ها فرزندان رسول خدا و افصح کسانی هستند که به لغت عرب نطق کرده اند. این ترك استدلال به سخنان آنان در حالی است که به کلام کسانی استدلال کرده اند که معروف به وضع و جعل در لغت بوده، مثل ابان بن عبدالحمید اللاحقی و کسانی که معروف به اعجمیت بوده اند، مثل ابی عطا سندی و کسانی که هم مشهور به وضع لغات و هم اعجمیت بوده اند، مثل خلف الاحمر. شگفتا که گاه سیبویه به اقوالی چنگ می زند که اصلاً قائل آن ها مشخص نیست. ۴۵

به هر روی کتاب الطراز، حاوی نکات سودمند فراوانی است که همگی آن ها را نمی توان در یک کتاب لغت یافت. معرفی این اثر بسیار عظیم و خواندنی، از عهده این قلم بر نمی آید و آشنایی بیش تر با آن را به مطالعه دقیق آن باید سپرد.



۴۴. الخلیل بن احمد الفراهیدی (دکتر مخزومی) ص ۷۹.

۴۵. الکتاب، ج ۱، ص ۲۷۵.